رمان جنگ یا رمان اسماعیل

بهبودی، هدایت الله

زخمدار

جهانگیر خسروشاهی‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) نوشتن دربارهء رمان زخمدار هم آسان است و هم سخت. آسان است چرا که نقدنویسی یکی از آن گرایشهایی است که هر قلم بدستی توان ورود به آن را در خود می‏بیند.این جرأت و جسارت همه‏گیر،با حمایت جراید-که هیچ منعی برای چاپ‏ نقد در نظر نمی‏گیرند-در حال تشویق و گسترش است.این‏ زیان ادبی‏تا جایی گسترده شده که نقادی از یک حرفه سخت اما ظریف ادبی،به نوشتاری که در توان همه افراد خانواده‏ مطبوعات می‏گنجد،تنزل یافته.اما سخت است درباره رمان‏ «زخمدار»نوشتن.اندک معرفتی موجب می‏شود که کلمه‏ها و جمله‏ها بیهوده برای رمانی که نگارش آن بیش از چهار سال به‏ درازا کشیده،کنار هم چیده نشوند تا چه رسد به بررسی قالب، محتوا،سیر داستانی،پرداخت،...و ارزیابی نویسنده در به کارگیری همه اینها.

نگارنده نه به عنوان یک نقاد-که نیست-و نه به عنوان کسی‏ که بی‏گدار به آب نقادی بزند-برداشتهای اولیه خود را(که امید است سطحی نباشد)از رمان زخمدار می‏نگارد.

زخمدار

جهانگیر خسروشاهی

چاپ اول:1374

تیراژ:3300 نسخه

ناشر:کانون فرهنگی و هنری ایثارگران

294 صفحه-680 تومان

اسماعیل تحت تأثیر نامه‏ای به جبهه کشیده می‏شود.نامه را «حبیب»برایش نوشته است.به جبهه می‏رود و پس از جنگی‏ نمایان اسیر می‏شود،و قبل زا اسارت،زخمدار.این زخم به‏ علاوه توحش نظامیان اردوگاهی که او در آن به سر می‏برد، اسماعیل را راهی بیمارستان« الرشید»می‏کند.پایش را قطع‏ می‏کنند و ترکشی از جمجمه‏اش بیرون می‏کشند.همان ترکش‏ (احتمالا)در اثر بی‏احتیاطی پزشکان عراقی به مغز اسماعیل‏ آسیب می‏رساند و باعث می‏شود تکلم خود را از دست بدهد. از آن به بعد،درد،همسایه سروتن اسماعیل می‏شود،تا آنجا که عراق مجبور می‏شود در تبادل اسرای معلول او را نامزد رفتن‏ به ایران کند و اسماعیل به ایران می‏رود.

اسماعیل جانبازی درون‏گرا است.ناتوانی او در تکلم،این‏ صفت او را برجسته کرده است.او همه راهها را به روی خود بسته می‏بیند.فقط یک راه پیش روی او باز است:رفتن به‏ امامزداه‏ای مشرف به تهران.پیکر حبیب(دوست اسماعیل و مراد او)در این امامزاده دفن شده است.اسماعیل هر روز،گاهی یک‏ روز در میان و گاه با تناوب زمانی بیشتر به سر مزار حبیب شهید حاضر می‏شود.میل شدیدی به بازگویی گذشته خود دارد،اما نمی‏تواند حرف بزند.و می‏نویسد.عاشق نوشتن است. اسماعیل عقیده دارد«اثر معجزه‏گر نوشتن او را ترمیم خواهد کرد.»

جهانگیر خسروشاهی همین قالب را برای رمان زخمدار برگزیده است،یعنی یادداشتهای اسماعیل را.او در ابتدای‏ یادداشت خود تاریخ آن روز را می‏آورد و سپس خطاب به‏ حبیب،گذشته خود را می‏نگارد،گذشته‏ای دو سویه(شهر و مناسبات شهری،و جبهه و اردوگاه و مناسبات حاکم بر آن). خسروشاهی در انتخاب قالب خوش سلیقه بوده است، بخصوص با پایان رمان،این قالب خوش‏تر می‏نشیند.اسماعیل‏ چهل بار بر مزار حبیب در امامزاده حاضر می‏شود،چهل‏ یادداشت می‏نویسد.و کتاب چهل فصل دارد.اگر خسروشاهی‏ از زبان اسماعیل هم نمی‏آورد-که او در این مدت معتکف این‏ مزار مقدس شده است-بار معنوی عدد چهل به راحتی منویات‏ نویسنده را تا ذهن خواننده حمل می‏کرد،هرچند نویسنده بنا را بر صراحت گذاشته است که در اشکال مختلف رخ می‏نماید.و این شاید با ظرافتهای داستانی همخوانی نداشته باشد.

اسماعیل در این چهل روز مشغول خود است.خود و خود. به جنگی سنگین و سهمگین با درون خود رفته است.آن قدر سنگین که به هیچ چیز جز خود نمی‏اندیشد.این خود اندیشی به‏ حدی است که گاهی خود را نیز(به حق)متهم به خودخواهی‏ می‏کند.اسماعیل در درون خود دایره‏ای می‏یابد،گاه سیاه و گاه خاکستری؛دایره‏ای که همیشه با اوست:در جبهه،شهر و اردوگاه.اما این دایره که محل نقش بستن گناه،شرک،دودلی، شک و....است در پایان این چهل روز محو می‏شود،از بین‏ می‏رود.اسماعیل سالک با تمسک به قبر حبیب و در واقع روح‏ او خواسته یا ناخواسته دست به یک سیر معنوی می‏زند و در پایان موفق می‏شود خویشتن خویش را پالوده و پاک گرداند.

بیشتر حجم رمان زخمدار به تقابل اسماعیل با درون خود می‏گذرد،تا جایی که رمان از مرکب حوادث پیاده می‏شود و با سوار شدن بر دورن‏گوییهای اسماعیل،خواننده را پیش می‏برد، پیش بردی که گاهی به خستگی می‏انجامد و شاید خواننده، کتاب را ببندد و به قطر صفحات باقی مانده نگاه کند.این‏ روکش فلسفی،تمام رمان زخمدار را فراگرفته و آن را درون‏ خود پیچیده است.در چنین رویارویی سنگینی،خواننده، اسماعیل را فردی خودخواه می‏یابد،بیش از آنچه که خود معترف است.خود،مادر،خواهر و دامادش را(که علاقه‏ای‏ بسیار به او دارد)به زحمتی مضاعف می‏اندازد.او برای محو نقوشی که در دایره سیاه و خاکستری وجودش می‏بیند،در حال‏ طلاق دنیاست.به شدت دنیا را مذمت می‏کند و در این ذم به‏ قدری پیش می‏رود که خواننده،شعار پنهان«مرگ بر زندگی»را از لابه‏لای رمان می‏شنود.هرچند در پایان رمان می‏خوانیم که‏ اسماعیل-این قربانی پس از جنگ-تکلم خود را به دست‏ می‏آورد و با نامزدی که مادر مرحومه‏اش دوست داشت با او ازدواج کند،عروسی می‏کند،اما شخصیتی که از اسماعیل در ذهن خواننده نقش می‏بندد،همانا زاهدی گوشه‏گیر و معتزل‏ است.و این سؤال،که:آیا اسماعیل خواهد خندید؟در پایان‏ رمان پیدا شدن این نگرانی طبیعی است که آیا همسر اسماعیل‏ توان سازش،همگرایی و بالاخره زندگی با چنین روحیه‏ای را خواهد داشت؟

آدمها در رمان زخمدار به دو دسته تقسیم می‏شوند:خوبها و بدها.آدمهای سفید و سیاه‏سیاه.این جد الی در مقاطعی‏ که رمان در داخل ایران روایت می‏شود چشمگیرتر است.در عراق و در زمان اسارت،گاه سرباز،نگهبان یا پرستاری پیدا می‏شود که از او محبتی بروز کند،اما در ایران همه چیز علیه‏ باروها و اعتقادات اسماعیل می‏گذرد.همهء آدمها با دنیا ترکیب‏ شده‏اند و آن عده هم که خوب هستند«کارشان سخت است. باید تو این‏روزگار و انفسا با هیچ چیز ترکیب نشوند.فساد نپذیرند.مثل طلا سالم بمانند.خیلی کار سختیه.»(76)

اسماعیل عقیده دارد«در این‏روزگار غریب جز آنان که‏ دستهای تهی‏شان آن قدر بلند است که تا غیب می‏رسد،احدی‏ از گزند دنیای مذموم بعد از جنگ تهران در امان نخواهد بود.» (105)از این‏رو اسماعیل توان دید زیباییها را از دست می‏دهد. در نظر او هیچ چیز زیبا نیست،مگر حوادث و آدمهایی که در جبهه دیده یا در اردوگاه با آنان مأنوس بوده است.اسماعیل‏ خوش‏بین هم نیست.خوش‏بینی دراو راهی ندارد.حتی گفته‏ مرتضی(دامادش)را باور نمی‏کند که یک«وسیله جدید توانبخشی اختراع شده.»(57)همه اینها موجب شده است که اسماعیل برای محو نقوشی که‏ در دایره سیاه و خاکستری‏ وجودش می‏بیند در حال طلاق‏ دنیاست.به شدت دنیا را مذمت‏ می‏کند و در این ذم به قدری‏ پیش می‏رود که خواننده، شعار پنهان«مرگ بر زندگی» را از لابلای رمان می‏شنود.

اسماعیل دچار«جنون غریب»شود و هیچ راهی را پیش روی‏ خود باز نبیند مگر این که به امامزاده‏ای که مشرف به تهران است‏ برود و بر مزار دوستش حبیب بنشیند و برای او بنویسد. اسماعیل در دنیای سرزنش بسر می‏برد.او دائم خود را گناهکار می‏داند.می‏گوید:«ناراحتم برای اینکه از آنچه تو جنگ به‏ دست آوردم سالهای نوری دور شدم.به دنیا آلوده شدم.در حقیقت دور افتادم.این نوشته‏ها برای من یه جور اعتراف به‏ گناهه.و گناه؛همین.»(106)

دنیا گریزی و دنیا ستیزی،محتوا و محور اصلی رمان‏ زخمدار است و این صفت به قدر پررنگ است که ناخودآگاه‏ آدمی را به یاد اعتزال و تصوف دوران مغول می‏اندازد، عکس العملی که برخی از دین مداران در برابر آن تهاجم وحشیانه‏ پسندیدند و به کار بستند.آیا اسماعیل در کورانی مشابه قرار گرفته است؟

«اسماعیل»را نمی‏توان شخصیت پرورش یافته ذهن‏ خسروشاهی دانست.خسروشاهی او را خلق نکرده است، بلکه او را درک کرده است.خسروشاهی«اسماعیل»های جامعه‏ را دیده و لمس کرده است.رمان زخمدار آیینه گروهی از جنگ‏ کردگان جامعه ما است،آیینه‏ای که اگر شفاف هم بدانیم،تمام‏ قد نیست.رمان زخمدار،رمان اسماعیل‏هاست،نه رمان‏ جنگ.اسماعیل همه واقعیت جنگ نیست.بخشی از آن است. از این جهت آیینه‏ای است کوتاه برای دیدن گروهی از جنگ‏ کردگان،نه همهء آنها.

برخلاف دیدگاه عمومی اسماعیل نسبت به جهان،رمان از تعابیر زیبایی فراوانی برخوردار است.جهانگیر خسروشاهی در تلاش چهار ساله خود برای خلق این اثر به ویژه در نمودهای‏ درونی اسماعیل و واگویه‏های او بسیار موفق بوده است. دریافت این موضوع که نویسنده بری انتخاب تک‏تک کلمه‏ها و چینش آنها راه بلند و سختی پیموده،چندان مشکل نیست. همچنین ظرافتهایی که برای قالب رمان برگزیده است.انتخاب‏ چهل روز از سال آن هم مابین روزهای پایانی زمستان و ابتدای‏ بهار-که تحویل سال و تبدیل طبیعت را با خود دارد یکی از آنهاست.تحول اسماعیل با گردش طبیعت و نو شدن آن همزمان‏ است.دیگر این که این چهل روز در سال نامعلومی است.بعد از پایان جنگ است.اما 67 است یا 68 و یا 69...روشن‏ نیست،که شاید نمادی از فرازمانی باشد.اینکه«اسماعیل»های‏ پس از جنگ تا ابد این‏گونه خواهند بود.اما رمان زخمدار برخلاف این احتمال،هم در زمان آفریده شده و هم برای زمان.

حداقل من این گمان را دارم که زخمدار برای زمان خلق شده‏ است و از آنجا که تمنیات و منویات گروهی خاص را نشانه‏ رفته،کارکردی بلند مدت و همیشگی نخواهد داشت.حدس‏ است.

در کنار تعابیر زیبا،بودند جملاتی که قرابت ذهنی نداشتند:

«ترس چون موریانه،به جداره‏های وجودم نقش مرگ می‏زد.» (111)«حدس کردم»(112)«ناگهان وضعیت در دشت‏ تبدیل یافت.»(134)«روح من،زخمی از تردیدی تلخ و زخمی از تحقیر و سرزنش نفس ملامتگر،در انتهای خالی تأمل‏ وقت می‏گذراند.»(117)

تعداد اغلاط چاپی کتاب که از چشم مصحح دور مانده بود کمتر از 10 است.